

# فرزند خواندگی و در خانواده

نوشته: آلن رامی

ترجمه: سرور مزانی

این رابطه باین شکل ایده‌آل بنظر میرسد ، اما بر اساس گزارشهایی که اخیراً از منابع مختلف در این زمینه جمع‌آوری گردیده است چنین بنظر میرسد که همواره تفاوت در بین شرایط ایده‌آل و آنچه که عملاً اتفاق می‌افتد وجود دارد درحقیقت عمل «پذیرش یک طفل بعنوان فرزند» یک موقعیت استثنائی را هم برای کودک و هم برای پدر و مادر خوانده بوجود می‌آورد . آنچه که در این زمینه حائز اهمیت

والدینی که طفلی را به فرزند می‌پذیرند و نیز افرادی که در لاینکهای بهداشت روانی کار میکنند بر این عقیده‌اند که تنها فرق فرزند خوانده و فرزندى که از خود آنها متولد می‌شود در چگونگی ورود کودک به زندگی آنهاست و در هیچ جنبه دیگر تفاوتی مابین این دو دیده نمی‌شود . بدین جهت رابطه والدین و فرزند نباید تحت تاثیر چگونگی ونحوه ورود کودک به زندگی آنها قرارگیرد . البته در نظر گرفتن



بنظر می‌رسد اینست که درچنین شرایط و موقعیت استثنائی گروه معدودی از این والدین از کمک و مشاوره افراد صلاحیت‌دار و متخصص که می‌توانند آنها را در بوجود آوردن شرایط ایده‌آل یاری نمایند، برخوردار هستند.

بیشتر گزارش‌های سراز روانکاوای کودکان نشان دهنده نگرانی روز افزون محققان و پژوهشگران بهداشت روان در زمینه ایجاد و حفظ شرایط آل است. این گروه معتقدند که فرزند خواندگان برای دچار شدن به مشکلات روانی و عصبی طبیعی آماده تراز کودکانی که نزد پدر و مادر اصلی خود پرورش میابند، دارند. نگرانی و توجه خاص این محققان بر این حقیقت مبتنی است که تعداد متناهی از کودکان روان‌آشفته که برای روان‌درمانی مراجعه می‌کنند از بین فرزندخواندگان می‌باشند. این امر بستگی زیاد به این دارد

که کودک از طریق مؤسسات مسئول و معتبر و با رعایت اصول لازم در اختیار خانواده قرار داده شده یا اینکه مانند بسیاری از موارد، بطور تصادفی بفرزند پذیرفته شده است. اشچنر گزارش می‌دهد که در مدت پنج سال کار مداوم در کلینیک روان پزشکی خود مشاهده نموده است که  $1/3$  درصد از بیماران خردسال را فرزند خواندگان تشکیل می‌دهد. در صورتی که نسبت سایر کودکانی که آماده برای پذیرفته شدن در خانواده‌های داوطلب پیدا نشده بود، کمتر از یک درصد کل مراجعین ( $1/34$ ٪) را تشکیل داده‌اند. ارقام دیگری هم که از سایر مراکز معتبر روانی درمانی آمریکا گزارش داده شده نشان می‌دهد که یک سوم مراجعین خردسال از بین فرزند خواندگان هستند بدست آوردن نسبت صحیح افرادی که در کل جمعیت به فرزند خواندگی پذیرفته شده‌اند بسیار مشکل است. زیرا ارقامی که توسط

دادگاهها ارائه می‌شود بطور دقیق سنی را که کودک بفرزند پذیرفته شده است مشخص نمی‌نماید. از طرف دیگر در مورد این که پذیرش توسط سنسویینی صورت گرفته که احتمالاً کودک از بدو تولد در خانواده آنان سبزیسته یا خانواده‌ای که خویشاوندی با کودک نداشته‌اند و نیز در این مورد که کودک بعلت ازدواج مجدد مادر یا پدر فرزند خوانده یکی از والدین شده است اطلاع کافی در دست نیست. اگر تعداد افرادی را که بعلت ازدواج یکی از والدین بفرزند خواندگی منسوب شده‌اند از آمار موجود حذف نمائیم، رقمی که کلینکهای روانی ارائه می‌دهند بیش از پیش موجب نگرانی خواهد بود.

اگر تعداد مراجعین و نیز دفعات مراجعه فرزند خواندگان به نسبت قابل ملاحظه‌ای بیش از سایر افراد در کل جمعیت باشد، توجه به علل پیدایش مشکلات روانی این گروه غیر قابل اجتناب است. ارقامی که در حال حاضر در دست است نشان می‌دهد که رابطه مستقیمی بین مراجعه به کلینک روانپزشکی برای گرفتن کمک و درمان و فرزند خوانده بودن وجود دارد. سوالی که در اینجا مطرح می‌شود چگونگی علت وجود این رابطه است. آیا فرزند خواندگان بیشتر از سایر افراد مستعد ابتلا به مشکلات عاطفی و بیماریهای روانی هستند؟ آیا والدینی که یک کودک را بفرزند می‌پذیرند احتمالاً بیشتر از والدین اصلی برای فرزندان خود اشکال می‌نمایند؟ آیا کودکانی که بفرزند پذیرفته شده‌اند مشکلات بیشتری در ایجاد سازگاری والدین خود دارند تا با پدر و مادر اصلی خود؟ آیا پدران و مادرانی که کودکی را در خانواده خود بفرزند می‌پذیرند حساسیت بیشتری در مقابل مشکلات عاطفی دارند و در نتیجه بیشتر

نیازمند کمک و مشاوره با افراد متخصص هستند تا پدران و مادران بطور اعم ؟ فرزند خواندگی چه مسائلی را در رابطه والدین و فرزند ایجاد میکند ؟ آیا افرادی که کودکی را بفرزندی میپذیرند از نقطه نظر روانشناسی با دیگر زنان و مردانی که خودشان فرزندی بدنیا میآورند تفاوت دارند ؟ آیا عمل « بفرزندی پذیرفتن » صورت جدیدی از رابطه بین والدین و فرزند را ارائه میدهد که سازشی با وضع موجود را برای هر دو طرف مشکل میسازد ؟ آیا اجتماع نگرش خاصی در مقابل فرزند خواندگان دارد که پیچیدگی وضع زندگی فرزند و پدر و مادر خوانده را باعث میشود ؟ آیا نحوه برخورد پدر و مادر خوانده با فشارها و مشکلات پرورشی کودک با نحوه برخورد پدران و مادران واقعی با این مشکلات تفاوت دارد ؟

در حال حاضر جواب درست و مطمئنی برای این سئوالات وجود ندارد . برای یافتن جواب صحیح بایستی منتظر تحقیقات دقیق و طولی مدت باشیم . اگر چه کاوش در بهتر شناختن روابط والدین و فرزند خوانده ممکن است جنبه نظری داشته باشد اما چنین کاوش می تواند در چگونگی مشاوره و بهبود روابط خانواده هایی که دچار مشکل هستند موثر واقع شود . بدون توجه به آنچه که تحقیق در مورد کثرت مشکلات عاطفی در بین فرزند خواندگان بدست داده است منکر این مسئله نمیتوان شد که مشاوره با والدین میتواند قدم موثری در تخفیف مشکلات احتمالی باشد .

مسئولان سازمانهای رفاهی (۱) عموماً واگذاری فرزند را در صورت وجود خانواده متناسب و داوطلب عملی ایده آل میدانند . طبق قانون قبل از اینکه کودک به خانواده ای واگذار شود ، بایستی مطالعات دقیقی در وضع کودک و خانواده داوطلب بجهت نزدیک بودن خصوصیات جسمانی و میزان ظرفیتهای

هوشی آنها بعمل آید . به مادر اصلی کمک می شود تا از مشکلات عاطفی که به هنگام جدا شدن از فرزند با آن روبرو میشود بطریق آسان تری رهایی یابد . هم چنین بایستی کوشش لازم بعمل آید تا والدین اصلی و والدینی که کودک را بفرزندی می پذیرند از هویت یکدیگر آگاه باشند . اغلب اوقات مؤسسه ای که فرزند را در اختیار خانواده قرار داده است بمشاور و کمک به آن خانواده ادامه میدهد .

با وجود نهایت کوشش ودقتی که در این واگذاری میشود مشکلاتی که در ابتدا ذکر شد پدید میآید . چگونه و چرا این مشکلات بروز می کنند ؟ یکی از موضوعاتی که در این مسئله نقشی دارد مشاوره با پدر و مادر خوانده در مراحل واگذاری است که لازم است برای مدت کوتاهی تا استقرار کامل کودک در منزل جدید ادامه یابد . اضطراب و نایمینی که پدر و مادر خوانده در بدو ورود کودک جدید در خانواده احساس میکنند قابل تسکین است ولی اگر بمسئله پذیرش فرزند بصورت یک مسئله استثنائی مادام العمر بنگریم متوجه لزوم مشاوره با پدر و مادر خوانده میگردیم کسانی که با خانواده های بی شماری که کودک و یا کودکانی را بفرزندی پذیرفته اند سروکار دارند راجع به این مسئله که چگونه به کودک گفته شود که فرزند خوانده خانواده است با پدر و مادر خوانده بحث و گفتگو میکنند . ولی عموماً این بحث و راهنمایی در بدو ورود کودک به خانواده صورت میگیرد . این راهنمایی که بصورت نظری و مجرد میباشد کمک چندانی به پدر و مادر در مورد جلوگیری و یا تخفیف اضطرابی که چند سال بعد در موقع آگاساختن کودک از اصل و نسبش پیش میآورد نخواهد کرد . مراحل مختلف پرورش کودک در هر زمان مشکلات مخصوص بخود را پیش میآورد

که در همان زمان وقوع کمک لازم بایستی  
بمخاطب داده شود .

اشچتزر معتقد است که آمادگی که فرزند  
خواننده از نظر عاطفی برای دچار شدن به  
مشکلات روانی دارد بستگی فراوان به عکس-  
العملی که در موقع فهمیدن این واقعیت که او  
فرزند واقعی خانواده نیست و تصویری که  
بغلط از طرد شدگی و بی‌علاقه‌گی خانواده اصلی  
خود پیدا خواهد کرد ، دارد . وی معتقد  
است که کودک عموماً در سنینی به فرزند  
خواندگی خود وقوف پیدا میکند که در مرحله  
تعارض عقده اودیپ میباشد . در نتیجه این  
مرحله خاص طولانی شده و با این آگاهی مانع  
رشد این جنبه از شخصیت کودک میشود و نیز  
ممکن است سرزهایی که برای بنای شخصیت  
لازم است از بین برود و یا باعث شود که  
بدرستی شکل نگیرد .

اضطرابی را که این کودکان از خود  
نشان میدهند عموماً بعلت آن است که احتمال  
میدهند روزی نزد پدر و مادر واقعی خود  
برگردند و یا بعلت ناشناخته‌ای پدر و مادر  
خواندمشان از نگهداری آنها سر باز زند . این  
تصورات به عدم نزدیکی آنها به والدین  
میافزاید . در نتیجه این سئوال مطرح میشود  
که در چه سنی کودک آمادگی بیشتری برای  
آگاه شدن از موقعیت خود دارد و با توجه به  
امکان بروز مشکلات ذکر شده در مرحله  
اردیپی ، شاید بهتر باشد که این آگاهی در  
سنین بعد از این مرحله ابرجام پذیرد .

در مقابل وقوف به مسئله فرزند خوانده  
بودن اینطور بنظر میرسد که «سن» نارس کودک  
در این زمان نمیتواند خود را با آگاهی از طرد  
شدگی و تنهایی از جانب پدر و مادر واقعی  
سازش دهد و در نتیجه غرورش شدیداً لطمه  
می‌بیند و در مقابل چنین شناختی کودک عکس-

العمل خود را با تغییر رفتار جلوه‌گر میسازد .  
بنابراین پیشنهاد میشود که برای تعیین زمان  
به آگاهسازی کودک از پایگاه وجودی خود  
بایستی وضع او محیطش دقیقاً مورد مطالعه  
قرار گیرد و تصمیم لازم در مورد چگونگی و زمان  
مطلع ساختن او بعداً گرفته شود .

توضیحی که اشچتزر از یافته‌های خود  
میدهد موضوع را بیش از حد ساده جلوه‌گر  
میسازد و این مسئله را ندیده میگیرد که کودک  
در یک محیط خانوادگی بزرگ میشود که پدر  
و مادر خوانده اعضای اصلی آن هستند .  
کیفیتی که ایندو وظیفه را که پذیرفته‌اند  
انجام میدهند و نیز هیجانات و احساساتشان در  
مقابل این مسئولیت از یکدیگر جدا نیستند  
باید در نظر داشت که نمیتوان فقط روی  
عکس العمل‌های کودک تکیه کرد و روانشناسی  
والدین را که رل اصلی در تشخیص مشکلات  
کودک دارند نادیده گرفت . مشکل اصلی  
کودک در رویای شناخت خانواده اصلی و پدر  
و مادر واقعی خود دور میزند . این رویاها  
ممکن است در عدم تعادل روانی نقشی داشته  
باشند . ولی برای بررسی عوامل دیگری که  
والدین را دچار اشکال میسازد بایستی پدر و  
مادر خوانده را بهتر شناخت زیر با شناسایی  
بیشتر قدم اصلی در مشاوره بهتر با آنها بر

۱- در آمریکا مرکزی بنام « سازمان رفاه  
عمومی » وجود دارد که بوضع خانواده‌های  
کم درآمد و افراد مسن معلول رسیدگی کرده و  
در صورت احتیاج به آنها کمک مادی مینماید .  
پیدا کردن خانواده متناسب برای کودکان بی-  
سرپرست فز یکی از وظایف این سازمان است .

داشته میشود .

و مادران عقیم با پذیرش کودکی به فرزند خواندگی در این ارزش اجتماعی سهیم میشوند که اگر نگرش اجتماع غیر از این بود رغبتی برای این عمل از خود نشان نمی دارند .

برای درک حالت روانی این زوجها در مرحله پذیرفتن فرزند بایستی سالهای گذشته زندگی آنها را قبل از اجرای این تصمیم مورد مطالعه قرار داد . این سالها سالهای آرزو و امید ، برنامه ریزی و بالاخره سعی در داشتن فرزند است ماهها پشت سرهم سپری میشود بدون اینکه نشانی از بارداری نمودار گردد . زن وشوهر هر روز بیشتر دچار تنفس شده و بیمنك میگردند ، هیجان واضطرابی که در نتیجه چنین حالاتی ایجاد میشود باعث میگردد که بمسئله داشتن فرزند بادیده دشمنی بنگرند گاهی وضع زن طوری است که باوجود بارداری یهای متعدد چنین همیشه سقط میشود . در این موارد زن وشوهر بدفعات در مراحل انتظار و بعد امید قرار میگیرند تا بالاخره اقدام به داشتن فرزند خوانده می کنند .

باتوجه به احساس شکست خوردگی و عدم کفایتی که زن وشوهر در خود سینمایند و آگاهی که به نقص جسمانی خود دارند ، وقتی در اولین هفته های نگهداری از فرزند خوانده خود به بحرانهای عادی پرورشی کودک برمیخورند از خود عکس العمل های غیرعادی نشان میدهند . مسائل کوچکی مانند غذا دادن به کودک ، امتناع ورزیدن او از خوابیدن نفی گراییهایی مانند عدم کنترل ادرار و مدفوع کج خلقی ها و کتک کاری با بچه های همسایه که پدر و مادرهای واقعی برآحتی آنها را می پذیرند ، قسمتی از مشکلاتی است که همه والدین با آن سروکار دارند . ولی این مسائل ممکن است پدر و مادر خوانده را دچار تنش

دسته بندی آن دسته از افراد که تنها جنبه مشترکشان با یکدیگر فقط عمل آنها در مورد « پذیرفتن کودک بفرزندی » است ، همان اندازه مشکل است که بخواهیم افراد دیگری را بخاطر یک خصوصیت مشترک دسته بندی نمائیم . بنابراین بحث در مورد روانشناسی زوجهایی که کودکی را بفرزندی می پذیرند کلیتی دور از حقیقت است . برای اینکه باین بحث هماهنگی و وحدت بیشتر دهیم بحث خود را درحد زوجهایی که پس از ازدواج نمیتوانند از خود صاحب فرزندی شوند محدود میکنیم .

مراکزی که کارشان واگذاری کودک نیازمند به خانواده های داوطلب میباشد عموماً سعی میکنند کودکان را به خانواده هایی بسپارند که بعلل بیولوژیک قادر نیستند از خود صاحب فرزندی شوند . این سیاست براساس ملاحظاتی چند صورت میگیرد . در بین افراد سفید پوست آمریکا تعداد داوطلبان پذیرش کودک بیش از تعداد کودکان موجود است و نیز از نقطه نظر روانشناسی زندگی فرزند خواندگان درکنار فرزندان حقیقی والدین چندان مطلوب نیست . از طرف دیگر اشخاصی که از نظر سلامت جسمانی قادر هستند که از خود فرزندی بوجود آورند ممکن است پس از پذیرفتن فرزند خوانده ، کودکی از آنها متولد شود . باین علت است که زوجهای عقیم در گرفتن کودک ارجحیت دارند .

چنین رویه ای این اثر را دارد که زوجهایی را که قادر به داشتن فرزند نیستند و اداره اثبات این نکته سازد که عقیم بوده و قادر به تولید فرزندی حقیقی از خود نیستند و اثبات این عدم توانائی تولید ، اثبات نوعی عدم کفایت شخصی است . در اغلب فرهنگها بچه داشتن ترغیب و ارج نهاده میشود ، پدران

ساخته و احساس ایمنی آنها را تهدید کند . با اضطراب و ناایمنی خاصی که والدین فرزند خوانده را در خانواده خود پذیرفته‌اند، اتفاقاتی شبیه آنچه که در بالا ذکر شد ممکن است تأییدی بر عدم کفایتی و نقصی باشد که آنها بانگرانی در خود قبول کرده‌اند که همان احساس نیز موجب اقدام به پذیرش کودکی در خانواده بعنوان فرزند گذشته است . ترس از شکست یکی از انگیزه‌های اصلی است که پدر و مادر را دچار تنش ساخته و بطور ناخود آگاه باعث میشود که روابط مصنوعی در ارتباط با کودک برقرار نمایند . درست مانند این است که والدین بگویند : من که در بوجود آوردن فرزند موفق نبوده‌ام ، حالا که این بچه بمن داده شده است نباید بانشان دادن ضعف عدم لیاقت و کفایت خود را ثابت کنم »

البته میدانیم تنش را که بچه‌داری و تربیت فرزندان بطور خود آگاه ایجاد میکند باعث بوجود آمدن احساسات ضد و نقیصی در روابط عاطفی سالم والدین و فرزند میگردد . مادری که نمی‌تواند آرام باشد خود بخود آنطور رفتار میکنند که برای او راحت است و آنقدر از خود ناسظم‌تر است که بدون اینکه احساسات و رفتار خود را کنترل کند و از دانش خو در رفتار با کودک کمک بگیرد هر چه که پیش آید همان را انجام میدهد، تنش درونی خود را از

راههای بی‌شماری به کودک منتقل میسازد . وقتی کودک با کابوسهای شبانه خود دل در دها و تر کردن بسترش به تنش‌های القاء شده عکس العمل نشان میدهد ، تنش‌ها و احساس ناایمنی مادر افزایش مییابد و بدین ترتیب یک دور تسلسل از تأثیر متقابل عواطف منفی بین مادر و فرزند بوجود می‌آید که همین باعث رجوع آنان به کلینیکهای روان درمانی میشود . طریقی که یک پدر و مادر بانتنش و

احساس ناایمنی و اضطراب خود روبرو میشود یکی از کنشهای شخصیت فردی اوست . وقتی که عزت نفس با احساس بی کفایتی تهدید میشود بعضی از والدین بخود فریبی که خیلی آسان بنظر میرسد روی می‌آورند . چون کودک از نظر ژنییک چیزی از پدر مادر خوانده خود بارث نبرده است آنچه را که بعنوان خصوصیات ارثی همراه دارد بطور واضح و یا غیر واضح برای رفتاری که از او سر میزند و پدر و مادر نمیتوانند بدرستی آنرا توصیف کنند ، ممکن است مورد ملامت قرار گیرند . وقتی ، پدر و مادر فعلی باشکل رفتاری خاصی در کودک خود سواچه میشوند ، بدون توجه باینکه طرفدار نظریه تأثیر محیط و وراثت در تربیت کودک باشند ، رفتار خود را که ممکن است عامل موثر در ایجاد رفتار کودک باشد مورد آزمایش قرار میدهند . از طرف دیگر پدر و مادر خوانده بهنگام روبرو شدن با رفتار ناپسند کودک بدون اینکه رفتار خود را مورد تجزیه تحلیل قرار دهند با ملامت کردن والدین خون ، ناپاک و میراث نادرست کودک

را سرزنش میکنند بدین ترتیب خود را بی تقصیر دانسته و تبرئه می‌کنند . بنابراین بجای جستجو برای یافتن راه حل اساسی، برای رفع مشکلات موجود در تربیت کودک ممکن است او را بجای اول خود برگردانده و بدین ترتیب اوضاع را بدتر از قبل سازند .

ایدوسن و لیومورد (۱) بحثی پیرامون مشکلات پذیرش فرزند ، به آمادگی مادر و فرزند برای تأثیر متقابل احساسات نوروتیک اشاره میکنند . آنها میگویند وقتی که مسئله پذیرش فرزند با تعارضات توروتیک روبرو میشود یک سری مکانیسم های دفاعی در



نمایند و همچنین آنها را در چگونگی مطلع ساختن کودک از فرزند خوانده بودنش یاری کنند. با وجود اینکه این تصمیم بخودی خود درست است، ولی کوششهایی که در این راه انجام میشود کشمکشهای درونی والدین را پیچیده تر میسازد. اضطراب و نگرانی آنها را در اینکه عکس العمل کودک پس از شنیدن حقیقت چگونه خواهد بود موجب یادآوری این حقیقت میشود که آنها هنوز دچار نقیصه ای هستند و مشکل اصلی از وجود خود آنها سر چشمه گرفته است. علاوه بر این تخیلات خود والدین در مورد اینکه شاید فرزند حقیقی پدر و مادر خود نباشند، و یا اگر نبودند وضع چگونه بود اوضاع موجود را بغرنج تر میسازد. این نابسامانی درونی در بحث ها و ارتباط های آنها

مقابل تعارض ها ترغیب میشوند. مادر سرکوب شده در مقابل عکس العمل های کودک که تنش ها و هیجانات او را ظاهر میسازد، انگیزه های ذاتی وارثی را مشاهده مینماید که برای اوقابل قبول نمیباشند. چون فکر میکنند که کودک نطفه گناه بوده است تمایل او برای بد دانستن کودک ترغیب میشود. برای اینکه تدافعات برقرار باشند، او لزوماً بایستی کودک را طرد کنند و این عمل با دانستن این حقیقت که کودک در واقع از آن او نیست تسهیل میشود.

اغلب چنین تصور که اگر کودک را از فرزند خوانده بودنش آگاه سازیم صحیح تر خواهد بود. نمایندگانی که در سازمان های واگذاری کودکان به خانواده های داوطلب کار میکنند سعی دارند که والدین را در برقراری رابطه صحیح با کودک خود راهنمایی

بقیه در صفحه ۶۱

# فرزندخوانده خانواده

بقیه از صفحه ۲۳

چنین تاخیری این اثر را دارد که حتی اگر کودک در بهترین مؤسسات منتظر باشد در این مدت زمان از محبت و نوازش مادر دوراست و این مؤسسات در بهترین شرایط نیز نمی‌توانند جانشین مادر باشند. ولی اگر کودک بعد از تولد بطور موقت در خانواده‌ای بسر برد تا محل زندگی دائمی او تعیین و مشخص شود کمبود های او از جهات نیازهای عاطفی بشدت کمبود کودک را نخواهد بود. ولی کودک در این خانواده موقت به زنی که وظیفه مراقبت از او را به عهده دارد علاقه و دل بستگی پیدا میکند بطوری که در موقع جدائی از او سپردنش به خانواده داوطلب خالی از تاثیر منفی نخواهد بود. هرچه زمانی که کودک در خانواده موقت بسر میبرد بیشتر باشد و هرچه در پرتو خانواده دائمی سپرده شود ضربه وارد شده شدیدتر خواهد بود. بندرت اتفاق می‌افتد که یک نوزاد در اولین روزهای تولد به خانواده داوطلب سپرده شود.

در اغلب موارد کودکی که دچار شکستهای عاطفی بوده است وارد خانواده‌ای میشود که خود برای قبول موقعیت و سازگاری با آن دچار مشکلات متعدد بوده‌اند. بتدریج که کودک بزرگ میشود و از فرزند خوانندگی خود آگاه میگردد بایستی موقعیت و اطاعات خود را با رشد روانی‌اش تطبیق دهد. همانطور که گفته شد گاهی اتفاق می‌افتد که کودک از طرف پدر و مادر مورد سرزنش و شاید تنبیه قرار میگیرد عصبانیتی که در این زمان به او دست میدهد سبب میشود که به پدر و مادر خیالی و خوب خود فکر کند و چنین تصور نماید که این پدر و مادر بدو تنبیه‌گر متعلق باونیستند برای کودکی که با پدر و مادر واقعی خود زندگی میکند این فکر بصورت یک خیال باقی میماند ولی برای فرزند خوانده‌هاله‌ای از

با فرزند به طریقی به القاء میشود. چنین بنظر میرسد که عموم کوکادان وقتی بعللی از سرزنش پدر و مادر خود عصبانی هستند بیشتر باین فکر می‌افتند که آنها والدین حقیقی اونیستند بتدریج که این کودکان بزرگ میشوند این توهمات از بین می‌رود. زمانی که شخصی کودکی را بفرزند می‌پذیرد باین حقیقت روپرو میشود که چطور انسانی ممکن است توسط پدر و مادری غیر از والدین واقعی‌اش پرورش یافته و تربیت شده باشد. در این زمان است که توهمات کودکی دوباره شکل می‌گیرد و ممکن است بطریقی در روابط والدین و فرزند بخصوص در موقع افشای حقیقت فرزند خواندگی خلل وارد می‌سازد.

اغلب اینطور تصور میشود که وقتی کودک بخانواده‌ای که او را بفرزند پذیرفته است وارد میشود از نظر عاطفی تاثیری از محیطی که تا آن زمان در آن بوده نپذیرفته است هرچه کودک در موقع ورود بخانواده‌ای که او را پذیرفته است، بزرگتر باشد ضربه روحی که در موقع جدائی از مؤسسه‌ای که در آن قرار داشته و یا شخصی که تا آن لحظه نگهداری او را به عهده داشت، شدیدتر است. ممکن است بین زمان سپردن کودک به مؤسسه مسئول و واگذاری او به خانواده داوطلب واجد شرایط بعلل گوناگون مثلاً طی مراحل قانونی و یا نبودن خانواده متناسب مدتی فاصله باشد.



حقیقت به‌مراه دارد و ممکن است پایه تجسّسات بیشتری باشد، و اساس جستجوی واقعی برای یافتن پدر و مادر حقیقی قرار گیرد. وقتی فرزند واقعی خانواده می‌آموزد که خود را با خواسته‌های والدین خود که هم مهربان و هم تنبیه‌گر هستند وفق دهد، فرزند خوانده ممکن است بجای اینکه خود را با خواسته‌های محیط‌سازش دهد از حقیقت روگردان شده، از یادگیری سر باز زند و باعث پیچیدگی رشد عاطفی خود گردد. یکی دیگر از مسائلی که فرزند خوانده با آن روبروست و فرزند واقعی خانواده از آن در امان است، ترسها و خیالهای است که در مورد طردشدگی از جانب والدین حقیقی برای او پیش می‌آید. ترس از طرد شدن از جانب والدین و تنها ماندن یکی از خیالهای طبیعی درین کودکان است. اکثریت کثیری در مراحل رشد با این خیال بطور سازنده‌ای کنار می‌آیند. چیزی که در پشت سرگذاشتن این مسئله پیچیدگی بیشتری ایجاد میکند اینست که فرزند خوانده تصور میکند که مادر واقعی - اش او را از روی میل قبلی بدست فراموشی سپرده است. هر تدبیری که در روشن ساختن واقعیت اسر و آگذاری کودک بکار رود در زدودن این رنجش موثر واقع نمیشود. و اینکه مادر واقعی او را برای خود نگاه نداشته است بصورت یک فکر آزاردهنده در ضمیر کودک باقی می‌ماند و این موضوع که اگر من از جانب پدر و مادر اصلی خود طرد شده‌ام دلیلی نمی‌بینم که از جانب پدر و مادر خوانده خود طردنشوم از ذهن او دور نمی‌شود. این دلیل تراشی احساس نایمنی و اضطراب کودک را، بخصوص در مواقعی که با والدین دچار تعارض ویر خورده‌هایی است افزایش می‌دهد. در ارتباط با این خیال طبیعت چندبعدی

فرزند خوانده بودن را باید در نظر گرفت. تولد بیولوژیک یک بستگی ناگستنی با والدین واقعی ایجاد میکنند در صورتیکه « پذیرفتن فرزند » ساخته دست بشر است. مراجع قانونی و دادگاه کودک را از آن والدینی میدانند که او را بفرزندی پذیرفته‌اند. همین موضوع خیالات کودکانه فرزند خواندگان را تبدیل به توهم می‌سازد که اگر قاضی توانست سرا به والدینم بدهد او نیز میتواند سراپس بگیرد. یا والدینی که بدادگاه رفته و بچه را گرفته‌اند ممکن است باز بگردند و او را پس بدهند. اثبات این حقیقت که « پس دادن » فرزند غیر ممکن است موجب از بین بردن تهدیدی که این خیال و توهم را ایجاد کرده است نمی‌گردد. کودک با خود می‌گوید که وقتی ازدواج‌ها، قراردادهای همه بوسیله قانون پشتیبانی میشوند و اگر آنها قابل فسخ هستند چرا که پذیرفتن فرزند چنین نباشد. توهمات و عکس‌العملهای کودک احتمالاً تاثیر متقابلی روی اضطرابها و تعارضات پدر و مادر خوانده گذارده و منجر به مشکلات عاطفی میشود که در ابتدا با آن اشاره شد. همانطور که ایدوسن و لیورسور اظهار میدارند مادر خوانده ممکن است کودک را طرد کند چون میخواهد انگیزه‌های غیر قابل قبولی را که در خود احساس میکند و بطور ناخودآگاه به کودک ابقاء می‌سازد مورد تکذیب قرار دهد از طرف دیگر فرزند خوانده مانند دیگر همسالان خود تعارضی بین انگیزه‌ها و احتیاجات خود برای عشق و محبت و مورد قبول واقع شدن احساس میکند. اما این تعارض زمانی برای او بیشتر نمایان است که او ناخودآگاه در می‌یابد که رفتار خود بخود و ناخودآگاه او نسبت به مادر خوانده و خواسته‌های سرکوب شده‌اش بردوش اوستگینی میکند. در نتیجه مجدداً احساس طرد شدگی میکند و به خیالات

یکی از مسوالاتی که در ابتدای این بحث درباره چگونگی نگرش اجتماع به مسئله فرزند خواندگی مطرح شد این بود که آیا نگرش اجتماع مشکلات والدین و فرزند خوانده را پیچیده تر میکند ؟ با وجود آنکه مدرکی از این عقیده مختلف مردم در دست نیست ولی اینطور بنظر میرسد که عقاید عموم بوجود آوردن فرزند را بیش از پذیرفتن فرزند می پذیرد و ارج می نهد . مادر بودن ایده آل شمرده میشود و به زنانی که قادر به مادر شدن نیستند با ترحم نگریسته میشود و زوجهایی که فرزندی را در خانواده می پذیرند از این تعصب اجتماع کاملاً باخبرند . ولی با وجود آنکه به مادر بودن پدیده احترام نگریسته میشود . بارداری خارج از چهارچوب ازدواج محکوم است . اکثر کودکانی که

خوش مربوط به خانواده اصلی و واقعی باز میگردد . اما برای او حقیقت دیگر نیز وجود دارد که آن ناشناخته بودن والدین اصلی اش میباشد . بنابراین احساسات او به آسانی تصور خوب و مهربان بودن والدین را از خود دور میکند و وضع عصبی فرزند خوانده و مادرش کامل یکدیگر میشود و قوای دفاعی هر کدام با عکس العمل شدید تردیدگیری روبرو میشود . درمان چنین وضعی ، مانند دیگر مواردی که وضع عصبی اساسی بر مشکلات واقعی زندگی دارد ، تا حدود زیادی مشکل بنظر میرسد .

در برابر مشکلات عاطفی که باین طریق بوجود می آید تاکید بیشتر بر این نکته را لازم میگردد که مشاوره با این خانواده ها برای پیش گیری از بوجود آمدن مشکلات احتمالی بایستی خیلی زود شروع شده و بطور مستمر و مداوم ادامه یابد .





و اصرار می‌ورزند که همه بدانند که کودک کشان در وضعی به فرزند پذیرفته شده است که والدین اصلی همانند دیگر والدینی که مجبور به واگذاری هستند، نیازی به واگذاری فرزند خود نداشته‌اند. آنها حقیقت را آنگونه جلوه می‌دهند که دیگران جرات نداشته باشند تصور ناسشروع بودن کودک را بنمایند. عده‌ای دیگر موضوع را بصورت رازی محفوظ نگه می‌دارند که به کودک این احساس را می‌دهد که چیز اسرارآمیز و بدی در مورد اصل و نسب بوجود دارد.

نتیجه‌ای که حاصل می‌شود اینست که نشان دادن عکس‌العمل شدید از جانب پدر و مادر خوانده و پنهان نگهداشتن فرزند خواندگی کودک موجب رشد سالم روان او نمی‌گردد، و در هر دو صورت کمک و مشاوره با افراد متخصص ضرورت دارد. اگر بررسی ما صحیح باشد و پدر و فرزند خوانده از لحظه اقدام به قبول این وظیفه خطیر گرفتار نارسائی یا و مشکلات عاطفی باشند پس درحقیقت لزوم مشاوره راهنمایی از لحظه پذیرش کودک و در طول زندگی او در خانواده مورد تأیید قرار می‌گیرد.

به فرزند خواستگان سپرده می‌شوند نتیجه آمیزشهایی غیر از ازدواج سنتی هستند و اجتماع سختگیر و پابند با اصول اخلاقی و مذهبی و زندگی را به فرزند که غیر ازراه ازدواج رسمی والدین پایه‌عرصه وجود گذاشته باشد مشکل می‌سازد. در نتیجه وضعی خاص و استثنائی در زندگی کودکی که بفرزند پذیرفته می‌شود که بوجود می‌آید. دیده و یا شنیده شده است که به هنگام نشر خبر و سرگذشت یک شخص خوانده بودن بطریق خاصی جلب توجه می‌کنند. مثلاً روزنامه می‌نویسد که «پرونده فلان شخص نشان می‌دهد که او فرزند خوانده است.»

علیرغم کوششهای فراوانی که باتوجه به انسان دوستی و اصول روان‌شناسی و تعلیم و تربیت می‌شود، فرزند خوانده بودن هنوز برای کودک داغی ایجاد می‌کند که این داغ بر رابطه والدین و فرزند خوانده اثر منفی باقی می‌گذارد. پاره‌ای از والدین واکنش شدیدی نسبت به داغی که احساس می‌کنند اجتماع فرزند خوانده‌شان زده است نشان می‌دهند. آنها طوری وانمود می‌کنند